

An Analysis of the Role of Custom in the Wife's Permission from the Husband

1. Borayeh Neshaeimoghaddam: Department of Law, Sar.C., Islamic Azad University, Sari, Iran
2. Seyed Mahdi Ahmadi*: Department of Law, Sar.C., Islamic Azad University, Sari, Iran. Email: dr.ahmadi2545@gmail.com (Corresponding Author)
3. Hossein Rahimi Vasaksi: Department of Law, Sar.C., Islamic Azad University, Sari, Iran

ABSTRACT

The issue of the role of custom in the necessity of obtaining permission from the husband for the wife's leaving the home is both a legal and social question. While civil laws may offer different interpretations of general obedience, social and familial custom increasingly emphasizes coordination and notification rather than explicit permission. This study, conducted through a descriptive-analytical method, seeks to clarify how custom affects the interpretation of this issue and the possible moderation of legal restrictions, based on the assumption that custom can serve as a basis for facilitating women's social participation and modifying traditional approaches. The findings indicate that social, familial, and local custom constitutes a key criterion for identifying necessary cases in which a woman may leave the home, defining obedience as mutual cooperation, and determining the limits of her domestic responsibilities and decision-making autonomy. These unwritten norms determine the scope of the husband's permission and are even invoked in jurisprudence and law. Urban custom, through the expansion of women's social presence, has broadened the scope of their freedom, and judicial practice also prohibits unreasonable practices. Custom also redefines the notion of conflict between the wife's supererogatory fasting and the husband's rights and, by recognizing individual autonomy, permits the performance of supererogatory acts of worship without the need for explicit permission, provided that they do not disrupt marital life. Ultimately, by creating a balance between individual rights and familial tranquility, custom contributes to the dynamism and stability of marital relations.

Keywords: *custom, permission, husband, wife*

How to cite: Neshaeimoghaddam, B., Ahmadi, S. M., & Rahimi Vasaksi, H. (2026). An Analysis of the Role of Custom in the Wife's Permission from the Husband. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 8(4), 1-14.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 21 January 2026

Revise Date: 22 May 2026

Accept Date: 28 May 2026

Initial Publish Date: 02 August 2026

Final Publish Date: 23 October 2026



واکاوی نقش عرف در اذن زوجه از زوج

۱. بریه نشایی مقدم: گروه حقوق، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران

۲. سید مهدی احمدی*: گروه حقوق، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران. پست الکترونیک: dr.ahmadi2545@gmail.com (نویسنده مسئول)

۳. حسین رحیمی واسکسی: گروه حقوق، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران

چکیده

موضوع نقش عرف در لزوم کسب اذن از زوج برای خروج زوجه از منزل، پرسشی حقوقی و اجتماعی است. در حالی که قوانین مدنی ممکن است تفاسیر مختلفی از تمکین عام ارائه دهند، عرف اجتماعی و خانوادگی به طور فزاینده‌ای بر مفهوم هماهنگی و اطلاع‌رسانی به جای اذن صریح تأکید دارد. این تحقیق که با روش توصیفی - تحلیلی صورت پذیرفته است، به دنبال روشن کردن چگونگی تأثیرگذاری عرف بر تفسیر این موضوع و تعدیل احتمالی محدودیت‌های قانونی است، با این فرض که عرف می‌تواند مبنایی برای تسهیل مشارکت اجتماعی زنان و تعدیل رویکردهای سنتی باشد. نتایج حاکی از آن است که عرف اجتماعی، خانوادگی و محلی، معیاری کلیدی برای تشخیص موارد ضروری خروج زن از منزل، تعریف تمکین به عنوان همکاری متقابل و تعیین حدود مسئولیت‌های خانه‌داری و استقلال تصمیم‌گیری اوست. این هنجارهای نانوشته، دامنه اذن زوج را تعیین کرده و حتی در فقه و قانون نیز مورد استناد قرار می‌گیرد. عرف شهری با گسترش حضور اجتماعی زنان، قلمرو آزادی آنان را افزایش داده و رویه قضایی نیز رویه‌های غیرمنطقی را منع می‌کند. عرف، همچنین، مفهوم تراحم روزه مستحبی زوجه با حقوق زوج را بازتعریف کرده و با پذیرش استقلال فردی، انجام عبادت‌های مستحبی را بدون نیاز به اذن صریح در صورت عدم اختلال در زندگی زناشویی، مجاز می‌شمارد. در نهایت، عرف با ایجاد توازن میان حقوق فردی و آرامش خانوادگی، به پویایی و استحکام روابط زوجین کمک می‌کند.

واژگان کلیدی: عرف، اذن، زوج، زوجه

نحوه استناددهی: نشایی مقدم، بریه، احمدی، سید مهدی، و رحیمی واسکسی، حسین. (۱۴۰۵). واکاوی نقش عرف در اذن زوجه از زوج. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۱۴(۴)، ۱-۱۴.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ بهمن ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۷ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۱۱ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ آبان ۱۴۰۵

نقش عرف در تعیین لزوم یا عدم لزوم کسب اذن از زوج برای خروج زوجه از منزل، یکی از مباحث چالش‌برانگیز در حقوق خانواده و فقه اسلامی است. خروج زن از خانه، که ظاهراً امری ساده به نظر می‌رسد، در نسبت با نهاد خانواده و وظایف زوجیت، دارای ابعاد حقوقی و اجتماعی پیچیده‌ای است. در نظام حقوقی ایران، ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی به زن اجازه خروج از منزل در صورت وجود عسر و حرج را می‌دهد، اما این ماده به‌تنهایی پاسخگوی تمام موارد و شرایط خروج نیست. در مقابل، ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی، حق طلاق را منحصرراً در اختیار مرد قرار داده است که این خود نشان‌دهنده رویکردی مردسالارانه در ساختار حقوق خانواده است. در چنین بستری، پرسش اصلی تحقیق شکل می‌گیرد: «عرف اجتماعی و خانوادگی چه تأثیری بر مفهوم «تمکین عام» و لزوم یا عدم لزوم کسب اذن از زوج برای خروج زوجه از منزل دارد و آیا عرف می‌تواند به‌عنوان مبنایی مستقل یا مکمل برای تفسیر حقوقی، محدودیت‌های ناشی از قوانین را تعدیل کند؟»

فرضیه اصلی تحقیق بر این مبنا استوار است که «عرف، به‌عنوان یک منبع تفسیری غیررسمی اما تأثیرگذار، در تعیین دامنه و حدود خروج زوجه از منزل نقشی اساسی ایفا می‌کند؛ به‌گونه‌ای که در بسیاری از موارد، عرف اجتماعی و خانوادگی، لزوم کسب اذن صریح از زوج را کم‌رنگ کرده و صرفاً بر هماهنگی و اطلاع‌رسانی اکتفا می‌کند، و این عرف به‌تدریج در حال تبدیل‌شدن به مبنایی برای تعدیل تفسیرهای حقوقی سنتی و تسهیل مشارکت اجتماعی زنان است.» تحلیل این نقش عرفی، نیازمند بررسی تطبیقی قوانین، دیدگاه‌های فقهی و تجربیات زیسته زنان در جوامع مختلف شهری و روستایی است. این تحقیق با رویکردی جامعه‌شناختی - حقوقی، به دنبال تبیین پویایی عرف در نسبت با هنجارهای قانونی و پیامدهای آن بر روابط زوجیت و حقوق زنان خواهد بود.

عناصر و ارکان عرف

برای آنکه یک رفتار یا الگوی اجتماعی عنوان عرف پیدا کند، وجود مجموعه‌ای از عناصر و ارکان ضروری است. عرف امری تصادفی، لحظه‌ای یا مبتنی بر توافقات پراکنده نیست، بلکه پدیده‌ای است که بر اساس چند عنصر بنیادین شکل می‌گیرد (Jafari Langroudi, 1989) و در غیاب هر یک از این عناصر، نمی‌توان آن را عرف به معنای حقوقی دانست. نخستین رکن عرف، عنصر تکرار و شیوع است (Katouzian, 2006). رفتار یا گفتاری که تنها در چند مورد محدود مشاهده شود، هنوز عرف محسوب نمی‌شود. عرف هنگامی شکل می‌گیرد که یک رفتار در طول زمان و در میان تعداد قابل توجهی از افراد جامعه یا گروه خاص تکرار شود (Farrokh, 2014). این تکرار باید به اندازه‌ای باشد که از دید جامعه، آن رفتار الگوی غالب و پذیرفته‌شده تلقی گردد. بدون تحقق این استمرار، عرف تنها به‌عنوان یک رفتار فردی یا حادثه‌ای گذرا باقی می‌ماند (Lotfi, 2019). رکن دوم عرف، عنصر پذیرش عمومی است. صرف تکرار یک رفتار برای تبدیل آن به عرف کافی نیست، بلکه جامعه یا گروه مربوط باید آن رفتار را پذیرفته و آن را مناسب، معقول یا قابل اعتماد بداند (Safaei & Emami, 1990). این پذیرش می‌تواند آشکار یا پنهان باشد. حتی در بسیاری از موارد، مردم بدون بیان صریح، یک رفتار را پذیرفته و آن را به‌عنوان معیار روابط خود به کار می‌گیرند. در روابط خانوادگی، بسیاری از عناصر عرفی از این جنس‌اند؛ یعنی رفتارهایی که بدون تصریح زبانی، مورد پذیرش عمومی قرار دارند و مردم در روابط خود به آن‌ها استناد می‌کنند. رکن سوم عرف، عنصر عقلانیت و مقبولیت است (Ahmadi & Salisi, 2020). عرف تا هنگامی اعتبار دارد که با معیارهای عقلایی سازگار باشد (Al-Tusi). فقه اسلامی با ارجاع به «سیره عقلا» بر این عقلانی‌بودن تأکید کرده است (Ansari, 1989). کنش جمعی تنها زمانی ارزش عرفی دارد که بتواند آزمون عقلانیت اجتماعی را پشت سر بگذارد. رفتارهایی که از نظر عقلایی مردود است یا بدون مبنا و غیرمعقول تلقی می‌شود، قابلیت تبدیل به عرف معتبر را ندارد، هرچند مدتی در جامعه رواج یابد

(Khansari). یکی دیگر از ارکان عرف، عنصر ثبات و دوام است. عرف زمانی دارای اعتبار حقوقی می‌شود که ثبات نسبی در طول زمان داشته باشد. رفتارهایی که مقطعی و زودگذرند، نمی‌توانند عرف معتبر به شمار آیند (Fazel Miqdad, 1994). دوام عرف نه به معنای ایستایی مطلق، بلکه به معنای استمرار نسبی و قابلیت پیش‌بینی برای مردم است. این ویژگی سبب می‌شود که عرف در نقش منبع تفسیر و تکمیل‌کننده قراردادها قابل اعتماد باشد (Ansari, 1989)؛ زیرا مردم بر اساس عرفی رفتار می‌کنند که انتظار دارند در آینده نیز وجود داشته باشد.

رکن مهم دیگر عرف، عنصر عدم مخالفت با قانون و شرع است (Safaei & Emami, 1990). عرف هرچند منبع شناخت اراده اجتماعی است، اما تا زمانی ارزش حقوقی دارد که با قواعد آمره، نظم عمومی، اخلاق حسنه یا نصوص شرعی در تعارض نباشد (Lotfi, 2019). این رکن سبب می‌شود که عرف در نظام حقوقی ایران و فقه اسلامی، همواره در چارچوب شرع و قانون پذیرفته شود و عرف‌های مغایر با نصوص الزام‌آور، فاقد اعتبار حقوقی باشند. این محدودیت، بیانگر جایگاه کنترل‌کننده قانون نسبت به عرف است. عنصر دیگر، قابلیت اعمال و استنادپذیری عرف در روابط حقوقی است (Al-Tusi). عرف باید به گونه‌ای روشن، معین و قابل شناسایی باشد که بتوان در دعاوی و روابط حقوقی به آن استناد کرد. عرف‌هایی که مبهم، نسبی یا دچار اختلاف جدی در شمول هستند، کمتر قابلیت استناد دارند (Ansari, 1989). بسیاری از مباحث مربوط به اذن ضمنی نیز دقیقاً با همین معیار سنجیده می‌شود؛ زیرا برخی عرف‌های خانوادگی قابلیت استناد ندارند، مگر آنکه به حد اطمینان عرفی رسیده باشند. در مجموع، عرف تنها زمانی واجد ارزش حقوقی است که مجموعه‌ای از عناصر اساسی همچون تکرار، پذیرش عمومی، عقلانیت، ثبات، مشروعیت و قابلیت استناد را توأمان دارا باشد (Khansari). وجود این ارکان سبب می‌شود که عرف بتواند نقشی واقعی در تفسیر قراردادها، تحلیل روابط زناشویی، تشخیص حدود اذن و تعیین رفتار متعارف ایفا کند و در کنار قانون و شرع، یکی از منابع معتبر نظام حقوقی به شمار آید.

جایگاه عرف در فقه و حقوق

جایگاه عرف در فقه

شناخت‌های روشن، پایدار و فراگیر اجتماعی که در ذهن جمعی مردم ریشه می‌دواند و آرامش رفتاری و ذهنی جامعه را تضمین می‌کند، در اصطلاح «عرف» نامیده می‌شود (Fazel Miqdad, 1994)؛ زیرا انسان‌ها در پرتو این شناخت‌های مشترک و قابل پیش‌بینی، روابط خود را تنظیم کرده و از اضطراب و ابهام رها می‌شوند. عرف در جوامعی که تعقل و خردورزی ویژگی بنیادین آن‌هاست، با «بنای عقلا» یکی انگاشته می‌شود؛ زیرا جوهره عرف در حقیقت همان چیزی است که عقل جمعی یا سیره عقلا بر آن اتفاق نظر دارد (Laeini, 2009). این هم‌پوشانی سبب شده است که عرف نه تنها یک رفتار اجتماعی، بلکه یک منبع معتبر فهم، تحلیل و تنظیم روابط انسانی تلقی گردد (Khomeini, 2000). در مباحث نظری، عرف دارای دو گونه حجیت است: حجیت ذاتی و حجیت تبعی. حجیت ذاتی عرف از فطرت انسان و ضرورت بقا و پایداری اجتماع نشئت می‌گیرد؛ انسان‌ها برای ادامه زندگی اجتماعی ناگزیر از پذیرش الگوهای مشترک و قابل اعتماد هستند و همین ضرورت، عرف را به یکی از پایه‌های اصلی نظم اجتماعی تبدیل می‌کند (Shahidi, 2022). اما حجیت تبعی عرف ناشی از عدم ردع شارع در برابر عرف‌های متداول دوران صدور احکام و نیز ناشی از علم شارع به تحول عرف‌ها در آینده است؛ به گونه‌ای که اگر شارع در برابر عرفی سکوت کرده یا آن را تأیید کرده باشد، این سکوت یا تأیید به معنای امضای شرعی آن عرف تلقی می‌شود (Emami, 1989). علاوه بر این، بخشی از اعتبار عرف مستقیماً بر آیات الهی استوار است؛ آیات متعددی از قرآن کریم با تعبیراتی مانند معروف، عرف، احسان و انصاف بر

رجوع به هنجارهای پذیرفته‌شده اجتماعی صحنه گذاشته‌اند (Tabarsi, 1993; Tabatabaei, 1996). از این رو، عرف در حوزه موضوعات و احکام، هر دو، حجیت دارد؛ هرچند در مواقع تعارض میان عرف و شرع یا قانون، اصل بر تقدم شرع و قانون است. البته باید میان «مغایرت» و «تعارض» تفکیک قائل شد؛ صرف مخالفت عرف با حکم شرعی یا قانونی به معنای تعارض معتبر نیست، بلکه تعارض زمانی محقق می‌شود که عرف بخواهد وظیفه‌ای را که حکم الزام‌آور تشریع کرده کنار بگذارد یا حکم جدیدی برخلاف قانون وضع کند و این نکته، در تحلیل‌های فقهی جایگاه ویژه دارد (Katouzian, 2006; Salimi et al., 2018).

زندگی اجتماعی بشر همواره با نوعی نظم هنجاری همراه بوده و این نظم، پیش از تدوین قوانین رسمی نیز وجود داشته است. انسان‌ها پیش از شکل‌گیری دولت و قانون‌گذاری رسمی، برای سامان‌دادن به روابط خود از الگوهای رفتاری مشترکی پیروی می‌کردند که در قالب عرف و عادت ظهور می‌یافت (Safaei & Emami, 1990). به همین دلیل، عرف در تاریخ حقوق، سابقه‌ای دیرینه‌تر از قانون دارد و حتی می‌توان گفت قانون در بسیاری موارد بر بستری از عرف‌های راسخ شکل گرفته است. آنچه در ذهن جمعی مردم شناخته‌شده و مقبول خردمندان باشد، و آنچه اکثریت مردم یک قوم یا منطقه در رفتار و گفتار خود بدان پایبند باشند تا آن حد که به مرور زمان الزام‌آور تلقی گردد، عرف نام می‌گیرد (Katouzian, 2006). چنین عرفی نه تنها جنبه اجتماعی، بلکه جنبه حقوقی یافته و در فرایند استنباط احکام، تفسیر قراردادها و ارائه قرائت‌های جدید حقوقی اثرگذار است. عرف از مسائل بنیادین حوزه حقوق است و نقشی که در تکمیل اراده طرفین، تبیین رفتار متعارف، فهم مقاصد متعاملین و تعیین حدود اعمال حقوقی دارد، انکارناپذیر است (Lotfi, 2019). در بسیاری از حوزه‌ها، از جمله فقه خانواده، مسئولیت مدنی، تعهدات و قراردادها، عرف نقش پنهان اما تعیین‌کننده‌ای در تفسیر و اجرای قواعد ایفا می‌کند و همین امر اهمیت نظری و عملی آن را دوچندان کرده است (Emami, 1989).

هرچند عرف در فقه اسلامی به عنوان دلیل مستقل در زمره ادله اربعه شمرده نشده است، اما نقش تعیین‌کننده آن در علم اصول و فقه به قدری گسترده است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. عرف در موارد متعددی به کار فقیه می‌آید؛ برای مثال، در بحث تعارض ادله، اگر بین دو دلیل ظاهراً ناسازگار، عرف بتواند قرینه‌ای برای تفسیر مراد شارع فراهم کند، جمع میان دو دلیل واجب می‌شود و این خود نوعی استناد به عرف است (Ensafadaran, 2018). نقش عرف در احکام فقهی نیز در پرتو احکام امضایی کاملاً روشن است؛ شارع در موارد زیادی عرف عقلایی را امضا کرده و آن را به عنوان بخشی از نظام حقوقی اسلام پذیرفته است. بسیاری از احکام اجتماعی مانند معاملات، دادوستد، روابط خانوادگی و قواعد معاشرت، موضوعیت عرفی دارند و شارع در این عرصه‌ها تعبد محض را وارد نکرده است (Katouzian, 2006). در مواردی که موضوع حکم شرعی مبتنی بر عرف است، تنها راه فهم آن مراجعه به عرف است؛ مانند تعیین حدود مفاهیمی چون اسراف، تبذیر، اضرار، نفقه، حسن معاشرت و برخی مفاهیم نکاح و طلاق. افزون بر این، بسیاری از فقیهان عرف را ملاک حکم شرعی قرار داده‌اند؛ نمونه‌هایی چون وجوب حضانت از شخص گمشده یا جواز استفاده از هدایا و نثارهای عروسی، از همین سنخ‌اند (Farrokhi, 2014). این موارد نشان می‌دهد که عرف نه تنها در فهم موضوعات نقش دارد، بلکه گاه حکم شرعی بر پایه عرف عقلایی صورت‌بندی شده و پس از امضا، به نام حکم شرعی شناخته می‌شود (Katouzian, 2006). اهمیت عرف تا آنجاست که گاهی بر اساس آن از مقتضای اصول اولیه عدول شده و حکم مطابق عرف عقلایی تغییر یافته است. در مجموع، عرف با وجود آنکه در دسته ادله مستقل شرعی قرار ندارد، ستون اصلی فهم متون، کشف مراد شارع، تفسیر رفتار اجتماعی و تطبیق احکام بر موضوعات نوپدید است (Safaei & Emami, 1990). عرف پلی است میان متن

و واقعیت؛ میان حکم و موضوع؛ و میان قانون و زندگی روزمره. همین نقش واسطه، عرف را به یکی از عناصر بنیادین نظام حقوقی و فقهی تبدیل کرده است و تحلیل دقیق آن، به‌ویژه در موضوعاتی مانند اذن زوجه، فهم بسیاری از مسائل پیچیده حقوق خانواده را ممکن می‌سازد.

جایگاه عرف در حقوق

عرف در لغت به معنای شناختگی، معروفیت، نیکویی، عادت، شهرت و هر آن چیزی است که در میان مردم رواج یافته و عقل سلیم آن را می‌پذیرد. این مفهوم از دیرباز در زندگی اجتماعی بشر حضور داشته و همواره در کنار اخلاق، دین و قانون، یکی از مهم‌ترین ابزارهای تنظیم روابط انسانی محسوب شده است (Farrokhi, 2014). عرف در اصل برآمده از ادراک مشترک انسان‌ها نسبت به خوب و بد و رفتارهایی است که عقل جمعی، آن‌ها را روا و پسندیده می‌شمارد؛ به همین دلیل، بسیاری از لغویان عرف را مساوی با «معرفت» یا «عادت نیکو» دانسته‌اند (Safaei & Emami, 1990)؛ یعنی دانشی نانوشته که در ذهن اکثریت افراد یک جامعه نهادینه می‌شود و رفتاری که آن‌قدر تکرار می‌گردد تا حالت الزام‌آور و انتظاری پیدا کند. این ویژگی‌ها سبب شده است که عرف در تحلیل‌های حقوقی، فقهی و اجتماعی نقشی بسیار فراتر از یک عادت ساده داشته باشد و به یکی از منابع هنجاری مهم در جوامع انسانی بدل شود (Farrokhi, 2014).

هرچند در نظام حقوقی ایران، قانون منبع اصلی و رسمی استخراج قواعد حقوقی است، اما عرف نیز در ساختار و کارکرد قواعد حقوقی نقش چشمگیری دارد. در برخی زمینه‌ها مانند حقوق کیفری، عرف در زمره منابع ارشادی قرار می‌گیرد و اثر الزام‌آور مستقیم ندارد؛ زیرا اصول حقوق جزا، به‌ویژه اصل قانونی‌بودن جرائم و مجازات‌ها، رجوع به قانون را ضروری می‌سازد (Katouzian, 2006). با این حال، حتی در حوزه کیفری نیز عرف تأثیر غیرمستقیم و مهمی بر تفسیر رفتارها، تشخیص هنجارهای اجتماعی و تعیین نوع واکنش‌های مجرمانه دارد. مغایر با عادات عمیق قومی یا فرهنگی، گاه چنان تنش اجتماعی ایجاد می‌کنند که سرکوب یا نادیده‌گرفتن آن‌ها از سوی نظام حقوقی ممکن یا مفید نیست (Safaei & Emami, 1990). هدف قانون‌گذاری ایجاد نظم و آرامش اجتماعی است، نه بر هم زدن آن؛ بنابراین، سازگاری قانون با باورها، عادات و عرف‌های ریشه‌دار مردم یکی از ضرورت‌های سیاست‌گذاری حقوقی است. استناد به عرف تنها در صورتی پذیرفته است که نص شرعی، قاعده فقهی یا حکم قانونی قطعی برخلاف آن وجود نداشته باشد (Lotfi, 2019). این محدودیت به معنای نفی اعتبار عرف نیست، بلکه نشان‌دهنده جایگاه آن در کنار دیگر منابع حقوقی است. عرف و حقوق موضوعه چنان به هم پیوسته‌اند که فهم دقیق بسیاری از قواعد قانونی بدون ملاحظه آداب و رسوم اجتماعی ممکن نیست. بسیاری از احکام قانون مدنی، مفاهیم اخلاقی و حتی برخی مقررات شکلی دادگاه‌ها تنها با توجه به عرف قابل فهم‌اند. مثالی روشن از این جایگاه، مفهوم «ریاست مرد بر خانواده» است؛ این مفهوم صرفاً با مطالعه مواد قانونی به‌طور کامل قابل فهم نیست و تنها با بررسی عرف اجتماعی و هنجارهای پذیرفته‌شده در روابط خانوادگی معنا می‌یابد (Zamani, 2020).

عرف را می‌توان شکل اصلی ابراز اراده اجتماعی دانست؛ زیرا حتی در ابتدایی‌ترین مراحل زندگی بشر نیز قواعدی وجود داشته که بدون آنکه رسمی یا مکتوب باشند، عملاً از سوی همه مردم رعایت می‌شدند. این قواعد، که نخست حالت شبه‌غریزی داشتند، از تکرار رفتارهای خاص پدیدار شدند و به تدریج در وجدان جمعی جای گرفتند (Nazari Tavakoli & Karachian Sani, 2018). تکرار مداوم رفتار، عنصر ظاهری و مادی عرف است، اما کافی نیست؛ عرف زمانی شکل می‌گیرد که همراه با تکرار، نوعی احساس الزام اجتماعی نیز به وجود آید؛ به‌گونه‌ای که افراد جامعه نه تنها آن رفتار را انجام دهند، بلکه رعایت آن را از دیگران نیز مطالبه کنند. این حس الزام، عرف را از عادت یا رفتار اتفاقی متمایز می‌سازد و به آن قدرت هنجارسازی می‌بخشد (Zamani, 2020).

به همین دلیل، عرف را باید یکی از نخستین و اساسی‌ترین ابزارهای تنظیم زندگی اجتماعی دانست؛ ابزار قدرتمندی که پیش از دولت و حتی پیش از دین، به سامان‌دادن رفتار انسان‌ها کمک کرده است. در شکل‌گیری عرف، عوامل روان‌شناختی مانند «تقلید» و «عادت» نقش مهمی ایفا می‌کنند (Emami, 1989). تقلید بر این حقیقت استوار است که انجام کاری که دیگران انجام می‌دهند آسان‌تر از شروع رفتاری تازه است؛ در حالی که عادت بر این نکته تکیه دارد که تکرار عملی که یک‌بار انجام شده، ساده‌تر از انجام نخستین‌بار آن است (Katouzian, 2006). همین دو عامل موجب می‌شود که رفتارهای معین در جامعه تثبیت شده و به‌صورت عرف پذیرفته شوند. این تحلیل روان‌شناختی سبب شده است که برخی نظریه‌پردازان، حقوق وضعی را اساساً محصول عرف بدانند (Katouzian, 2006). به نظر آنان، قواعد حقوقی از دل تجربه تاریخی، وجدان عمومی و اندیشه متوسط مردم برآمده و قانون‌گذار در حقیقت این قواعد را شناسایی و اعلام کرده است، نه آنکه از هیچ خلق کرده باشد. این اندیشه نخستین‌بار توسط ویکو مطرح شد که معتقد بود حقوق نه ابداع قانون‌گذاران، بلکه حاصل یک جریان پنهان، تاریخی و جمعی است که از وجدان عمومی سرچشمه می‌گیرد (Farrokhi, 2014). پس از او، مکتب تاریخی حقوق در آلمان این دیدگاه را بسط داد و عرف را تجلی اراده مشترک ملت و برتر از اراده فردی قانون‌گذار دانست.

یکی از نقاط قوت این مکتب آن بود که عرف را صرف تکرار رفتارها نمی‌دانست، بلکه آن را «یقین حقوقی» و باور جمعی به الزام‌آور بودن یک رفتار تلقی می‌کرد. با این حال، این مکتب گاهی دچار افراط می‌شد و عرف را به یک حقیقت اسرارآمیز و غیرقابل تحلیل فرو می‌کاست و از عوامل روان‌شناختی و اجتماعی غفلت می‌کرد (Tabatabaei, 1996). با وجود این، نقش تاریخی عرف در شکل‌گیری قواعد حقوقی از نظر آنان چنان محوری بود که تعارض میان عرف و قانون را نوعی تعارض میان وجدان عمومی و اراده رسمی دولت می‌شمردند. بر پایه همین نگرش، برخی از پیروان مکتب تاریخی، عرف را برتر از قانون می‌دانستند؛ زیرا عرف مستقیم از دل جامعه می‌جوشد، در حالی که قانون محصول اراده انفرادی یا گروهی محدود است (Farrokhi, 2014). در مجموع، عرف نه تنها یک پدیده اجتماعی، بلکه عنصری بنیادین در تاریخ حقوق و یکی از ابزارهای اصلی فهم قواعد قانونی و فقهی است. عرف بیانگر عقلانیت جمعی، بازتاب‌دهنده تجربه تاریخی و واسطه‌ای میان زندگی واقعی مردم و نظام حقوقی است (Khomeini, 2000). به همین دلیل، تحلیل عرف در موضوعات حقوقی، از جمله بحث اذن زوجه و روابط درون خانواده، ضرورتی انکارناپذیر در پژوهش‌های حقوقی و فقهی است.

نقش عرف در خروج زوجه از منزل

مبحث خروج زوجه از منزل در حقوق خانواده، با تأثیرپذیری عمیق از عرف اجتماعی، خانوادگی و محلی، مورد توجه قرار گرفته است. قانون مدنی ایران، هرچند خروج زن از خانه را منوط به اجازه زوج می‌داند، اما این حکم در خلأ اعمال نشده و حدود آن توسط عرف تعیین می‌شود (Ahmadi & Salisi, 2020). عرف، به‌عنوان مجموعه‌ای از قواعد نانوشته و هنجارهای اخلاقی و اجتماعی، در فهم اجتماعی و تعیین رفتار متعارف زوجین نقش اساسی دارد. قانون‌گذار نیز با تأکید بر نقش عرف در مواردی چون مواد ۲۲۰ و ۳۵۶ قانون مدنی، بر لزوم در نظر گرفتن زمینه‌های فرهنگی و عرفی در تحلیل این مسئله صحه گذاشته است (Tabatabaei, 1996).

در فقه اسلامی، خروج زن از منزل اصولاً نیازمند اذن زوج است، اما این اذن در موارد ضروری، عبادی، درمانی و اموری که عرفاً متعارف تلقی می‌شوند، لازم نیست. در اینجا، عرف به‌عنوان معیاری برای تشخیص امور متعارف و ضروری عمل کرده و نه تنها محدودکننده، بلکه تسهیل‌کننده اجرای صحیح حکم شرعی است (Ahmadi & Salisi, 2020). تغییرات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، نقش زنان را در جامعه گسترده‌تر کرده و عرف جدید، دامنه مجاز خروج را افزایش داده است. عرف خانوادگی نیز با تنظیم نقش‌ها، ممکن است خروج زن بدون اذن شفاهی

را امری عادی تلقی کند و در این حالت، سکوت یا رفتار زوج می‌تواند نشانه اذن ضمنی باشد (Zamani, 2020). مفهوم «اذن عرفی»، که به اذن غیرصریح ولی مستمر زوج از طریق رفتار، گفتار یا سکوت او اشاره دارد، در این تحلیل کلیدی است. خروج زن برای خرید، امور روزانه، دیدار اقوام یا شرکت در مراسم‌ها، در بسیاری از خانواده‌ها امری بدیهی تلقی شده و عدم ممانعت زوج به منزله اذن است (Tabatabaei, 1996). رویه قضایی نیز به شدت به عرف استناد کرده و منع مطلق زن از خروج، در صورتی که عرف محیط آن را غیرعادی بداند، نوعی سوءاستفاده زوج از حق تلقی می‌شود. بنابراین، عرف نه تنها حدود خروج را تعیین می‌کند، بلکه می‌تواند به عنوان محدودکننده اختیارات زوج نیز عمل کند (Alidoust & Ashayeri Monfared, 2020).

عرف محلی نقش تعیین‌کننده‌ای در رفتارهای زناشویی، به‌ویژه خروج زوج از منزل، ایفا می‌کند. تفاوت عرف در مناطق روستایی و شهری نشان می‌دهد که نمی‌توان نسخه‌ای واحد برای تمام خانواده‌ها پیچید؛ چراکه عرف، بازتابی از تحولات اجتماعی و نیازهای زمانه است (Tabatabaei, 1996). این عرف، با تشخیص ضرورت‌ها و مصالح خانوادگی مانند تأمین هزینه‌های زندگی یا مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی، دامنه خروج زن را تنظیم می‌کند (Safaei & Emami, 1990). منع زوج از خروج زن باید معقول، ضروری و در راستای مصلحت خانواده باشد و منع غیرمنطقی، مانند جلوگیری از خرید روزانه یا دیدار معقول اقوام، نه شرعی است و نه عرفی. عدم شناخت عرف می‌تواند منجر به انتظارات نامتعارف و تعارض در روابط زناشویی شود (Katouzian, 2006). همچنین، خروج زن گاه واکنشی به عدم تأمین نیازهای عاطفی و روانی از سوی زوج است که عرف این‌گونه خروج‌ها را برای حفظ سلامت زن، طبیعی می‌داند. عرف می‌تواند هم محدودکننده و هم تسهیل‌کننده خروج زن باشد که هر دو ریشه در دیدگاه‌های اجتماعی و فرهنگی دارند (Emami, 1989).

عرف، معیار اصلی تشخیص «خروج معقول» زن از «خروج غیرمتعارف» است؛ خروج معقول برای تأمین نیازهای زندگی، سلامت، وظایف اجتماعی یا کمک به خانواده انجام می‌شود، در حالی که خروج غیرمتعارف، بی‌هدف یا خلاف شأن خانوادگی تلقی می‌گردد (Safaei & Emami, 1990). عرف، تمایز میان «اذن لازم» و «اذن غیرلازم» را ایجاد کرده و امروزه خروج زن برای تحصیل، اشتغال، خرید، شرکت در مراسم خانوادگی یا مراجعه به پزشک را بدون نیاز به اذن مستقل، طبیعی می‌داند (Shahidi, 2022). حتی فقه‌های سنتی نیز منع زن از خروج برای درمان، دیدار والدین یا انجام واجبات شرعی را ستم تلقی کرده‌اند و تشخیص ضرورت این امور به عرف سپرده شده است (Safaei & Emami, 1990). در جوامع شهری، عرف حضور زنان در جامعه برای رشد فردی، علمی و اقتصادی را ایجاب می‌کند و این امر، قلمرو آزادی زن را گسترش داده و بر رویه قضایی نیز تأثیر گذاشته است. منع غیرمنطقی خروج زن، خلاف حسن معاشرت و عامل فروپاشی خانواده است؛ چراکه ارتباطات بیرونی و حضور اجتماعی زن، به سلامت روان و استحکام خانواده کمک می‌کند (Emami, 1989). عرف با ایجاد تعادل میان آزادی زن و مدیریت مرد، نقشی حیاتی در حفظ روابط متعادل و سازنده ایفا می‌کند.

نقش عرف در تمکین زوجه از زوج

تمکین زوجه، مفهومی بنیادین در حقوق خانواده است که ارتباط تنگاتنگی با عرف و ساختارهای اجتماعی دارد. عرف، محدوده حقوق و تکالیف زوجین را مشخص کرده و رفتار متعارف در خانواده را تعریف می‌کند. تمکین عام، شامل حسن معاشرت و مشارکت در زندگی مشترک، و تمکین خاص، ناظر به روابط زناشویی، هر دو تحت تأثیر عرف قرار دارند. میزان همکاری زن در امور منزل، نحوه رفتار با زوج و خانواده او، و سطح اطاعت از فرامین شوهر، همگی تابع عرف و هنجارهای جامعه است (Safaei & Emami, 1990).

عرف اجتماعی امروز، تمکین را بر پایه تعامل، احترام متقابل و منطق خانوادگی تعریف می‌کند و اطاعت مطلق و بدون قید و شرط را نمی‌پذیرد. در جوامع مدرن، تعریف تمکین از اطاعت صرف به همکاری، احترام و تعامل تغییر یافته و قضات نیز به این تحول عرفی توجه می‌کنند. تمکین مشروع، زمانی است که شوهر نیز وظایف قانونی خود مانند تهیه نفقه، تأمین امنیت و رعایت اخلاق را انجام دهد. عرف، رابطه مستقیمی میان کیفیت رفتار زوج و میزان تمکین زوجه برقرار کرده و سرپیچی زن از دستورات غیرمعقول یا تحقیرآمیز را عدم تمکین نمی‌داند (Katouzian, 2006).

عرف در حقوق خانواده، فراتر از محدودسازی، نقشی اساسی در تفسیر، گسترش و تعادل بخشی به مفهوم تمکین ایفا می‌کند. این پدیده به عنوان «معروف»، معیار اصلی تشخیص رفتارهای شایسته از ناشایست است و در مواردی که قانون یا فقه حکمی جزئی ندارند، به عنوان میانجی میان قانون و واقعیت‌های اجتماعی عمل می‌کند (Shahidi, 2022). امروزه عرف با خروج از انحصار اطاعت یک‌سویه، تمکین را به فرایندی تعاملی، مشارکتی و مبتنی بر احترام متقابل تبدیل کرده است. در جوامع مدرن، عرف بسیاری از مسئولیت‌های خانه‌داری را وظیفه‌ای مشترک می‌داند و امتناع زن از انجام امور فراتر از این عرف، نشوز تلقی نمی‌شود (Safaei & Emami, 1990).

علاوه بر این، عرف در تعیین مرزهای استقلال زن، نحوه مشارکت در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی و مدیریت امور روزمره مانند تعاملات اجتماعی و فضای مجازی نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. از منظر فقهی و حقوقی، «ضرر و حرج» و «حسن معاشرت» بر پایه همین عرف تفسیر می‌شوند؛ به گونه‌ای که اگر شوهر رفتاری تحقیرآمیز یا ناسازگار با شأن و امنیت روانی زن مطالبه کند، عرف این حق را به زن می‌دهد که بدون آنکه ناشزه شمرده شود، از آن امتناع ورزد (Katouzian, 2006). در واقع، عرف با انعطاف‌پذیری خود، احکام حقوقی را با عدالت و مصلحت خانواده سازگار می‌کند. تمکین زمانی به شکلی پایدار و سالم در نهاد خانواده محقق می‌شود که بر بستری از عرف سالم، صمیمیت و مشارکت بنا شده باشد (Ahmadi & Salisi, 2020). بنابراین، بدون درک تحولات عرفی، تحلیل مفهوم تمکین در عصر حاضر ناقص و غیرقابل اجرا باقی می‌ماند؛ چراکه عرف نه تنها ابزار تفسیر، بلکه ضامن پویایی و استحکام روابط زوجین است (Nazari Tavakoli & Karachian Sani, 2018).

نقش عرف در فعالیت‌های سیاسی زوجه

مشارکت اجتماعی و مدنی زنان، به‌ویژه در فعالیت‌های سیاسی، تحولی مهم در جوامع معاصر است. این مشارکت در خانواده تحت تأثیر عرف، قوانین و ساختار نقش‌ها قرار دارد و تحلیل آن نیازمند در نظر گرفتن عرف در کنار قانون و فقه است (Katouzian, 2006; Salimi et al., 2018). فعالیت سیاسی شامل فعالیت‌های مدنی، حضور در نهادهای قانونی، مشارکت در انتخابات و فعالیت‌های اجتماعی مشروع می‌شود که عرف، میزان پذیرش و طبیعی بودن آن‌ها را در عرصه‌های عمومی تعیین می‌کند (Salimi et al., 2018). حتی با وجود رسمیت حق سیاسی زنان در قانون، عرف می‌تواند دامنه عملی این حق را محدود یا گسترش دهد. در فقه اسلامی، مشارکت اجتماعی زنان با رعایت مصالح شرعی جایز دانسته شده و تشخیص این مصالح اغلب به عرف واگذار می‌شود (Alidoust & Ashayeri Monfared, 2020). عرف معاصر در جوامع شهری، فعالیت سیاسی زنان را نوعی مشارکت اجتماعی مثبت تلقی کرده و خروج زن برای فعالیت‌های مدنی و اجتماعی مشروع را طبیعی می‌شمارد. در خانواده‌های مشارکتی، عرف خانوادگی بر هماهنگی تأکید دارد و فعالیت‌های اجتماعی زن را بخشی از نقش‌های خانوادگی می‌داند (Nazari Tavakoli & Karachian Sani, 2018). عرف می‌تواند با تعیین حدودی برای فعالیت‌های مختل‌کننده نظم خانواده، نقش تعدیل‌کننده داشته باشد یا با فراهم کردن فضای آزادی بیشتر، به‌ویژه در خانواده‌های تحصیل‌کرده و فرهنگی،

مشارکت زنان را کاملاً طبیعی تلقی کند (Salimi et al., 2018). در صورت مخالفت زوج، عرف معیار سنجش معقول بودن مخالفت است و اگر فعالیت زن مطابق عرف باشد، مخالفت او بدون پشتوانه تلقی می‌شود (Rashidi, 2019). عرف نقش کلیدی در تعیین سازگاری فعالیت سیاسی زن با مدیریت خانوادگی دارد.

عرف نقش کلیدی در تفسیر قوانین مرتبط با فعالیت سیاسی زنان، خروج از منزل و تمکین ایفا می‌کند و قضاوت در تعیین حدود این فعالیت‌ها به آن استناد می‌کنند. عرف اجتماعی و خانوادگی، میزان سازگاری مشارکت زنان با هویت خانوادگی و همچنین حدود و شرایط این فعالیت‌ها را مشخص می‌کند (Ferdowsieh, 2022). عرف با پذیرش اشکال جدید فعالیت مانند آنلاین، محدودیت‌های گذشته را کاهش داده و می‌تواند مانع سوءاستفاده از حقوق خانوادگی برای محدودسازی زنان شود (Zamani, 2020). هرچند عرف در جوامع سنتی ممکن است محدودکننده باشد، اما انعطاف‌پذیری آن امکان تحول و گسترش دامنه فعالیت سیاسی زنان را فراهم می‌کند. در نهایت، فعالیت سیاسی زوجه پدیده‌ای اجتماعی - عرفی است و تحلیل عرف برای درک کامل جایگاه و حدود آن ضروری است. عرف همچنین در حفظ امنیت روانی خانواده و ایجاد توازن میان حقوق فردی و آرامش خانوادگی نقش دارد (Rashidi, 2019).

نقش عرف در روزه استحبابی زوجه

در فقه اسلامی، روزه مستحبی عبادتی اختیاری است که در صورت تراحم با حقوق زوج، نیازمند رضایت اوست. اما تشخیص این تراحم به شدت تحت تأثیر عرف قرار دارد. عرف، مفهوم «تراحم» و «منافات نداشتن» روزه مستحبی زن با حقوق زناشویی و خانوادگی، یعنی تمکین عام و خاص، را بازتعریف می‌کند (Ahmadi & Salisi, 2020; Sarmadi, 2022). در عرف امروزی، روزه‌های مستحبی که موجب اختلال در زندگی زناشویی نمی‌شوند، معمولاً نیازمند اجازه زوج نیستند. عرف خانوادگی و اجتماعی نیز در تعیین میزان آزادی زن در انجام عبادت‌های مستحبی نقش دارد؛ به طوری که در بسیاری از جوامع، روزه‌داری زنان امری پسندیده تلقی شده و عرف، آزادی بیشتری را به رسمیت می‌شناسد (Farrokhi, 2014). عرف با انعطاف‌پذیری خود، دامنه این حق را گسترده‌تر کرده و به مرور زمان با تغییر شرایط فرهنگی و اجتماعی، به سمت پذیرش استقلال فردی و مشارکت بیشتر در خانواده حرکت می‌کند (Nazari Tavakoli & Karachian Sani, 2018).

عرف خانوادگی و اجتماعی نقش کلیدی در تعیین نحوه تعامل زوجین پیرامون روزه مستحبی زوجه ایفا می‌کند. این عرف، میزان پذیرش، لزوم اطلاع‌رسانی و زمان‌بندی مناسب برای روزه را مشخص کرده و تعیین می‌کند که آیا این عبادت با نیازهای خانوادگی و حقوق زوج تراحم دارد یا خیر (Farrokhi, 2014). در عرف امروزی، عبادت‌های فردی به عنوان امری شخصی تلقی شده و تنها در صورت ایجاد مزاحمت واقعی، نیازمند هماهنگی هستند. عرف، رفتار افراطی یا ضرررسان را غیرمعارف دانسته و در موارد اختلاف، به عنوان معیاری برای تشخیص رفتار معقول به کار می‌رود (Al-Hurr al-Amili). همچنین، عرف می‌تواند به عنوان عامل حمایتی برای زوجه عمل کرده و با کاهش تنش‌های خانوادگی، به هماهنگی و انجام عبادت‌های مستحبی کمک کند. بدون تحلیل عرف، درک کامل فقهی و حقوقی این موضوع ناقص خواهد بود (Alidoust & Ashayeri Monfared, 2020; Nazari Tavakoli & Karachian Sani, 2018).

نتیجه‌گیری

عرف اجتماعی، خانوادگی و محلی، معیاری کلیدی برای تشخیص موارد ضروری، متعارف و معقول خروج زن از منزل است که حتی در فقه و قانون نیز مورد استناد قرار می‌گیرد. این هنجارهای نانوشته، دامنه اذن زوج را تعیین کرده و گاه با ایجاد «اذن عرفی» از طریق رفتار و سکوت،

نیاز به اذن صریح را مرتفع می‌سازند. عرف شهری با گسترش حضور اجتماعی زنان، قلمرو آزادی آنان را افزایش داده و رویه قضایی نیز منع غیرمنطقی را خلاف حسن معاشرت و سبب فروپاشی خانواده می‌داند؛ لذا عرف تعادلی میان آزادی زن و مدیریت مرد ایجاد می‌کند. عرف اجتماعی، تعریف تمکین را از اطاعت صرف به همکاری، احترام متقابل و تعامل تغییر داده و این تحول در رویه قضایی نیز منعکس شده است. تمکین مشروع، مستلزم انجام وظایف متقابل از سوی زوج، از جمله رعایت حسن معاشرت و عدم تحمیل دستورات غیرمعقول است. عرف به‌عنوان معیار «معروف»، در تعیین حدود مسئولیت‌های خانه‌داری و استقلال زن در تصمیم‌گیری‌ها و تعاملات نقش اساسی دارد و از این رو، درک تحولات عرفی برای تحلیل پویایی و استحکام روابط زوجین در عصر حاضر ضروری است.

عرف، فراتر از قوانین، دامنه عملی حقوق سیاسی زنان را در عرصه‌های عمومی و خانوادگی تعیین کرده و نوع فعالیت‌ها و میزان پذیرش آن‌ها را مشخص می‌سازد. در جوامع شهری و خانواده‌های مشارکتی، عرف فعالیت‌های مدنی و اجتماعی زنان را امری طبیعی تلقی کرده و حتی در فقه نیز با واگذاری تشخیص مصالح به عرف، این مشارکت‌ها را مجاز می‌شمارد. عرف به‌عنوان معیار سنجش معقول‌بودن مخالفت زوج یا محدودیت‌های خانوادگی عمل کرده و با پذیرش اشکال نوین فعالیت، مانع سوءاستفاده از حقوق برای محدودسازی زنان می‌شود. در نهایت، عرف با حفظ امنیت روانی خانواده و ایجاد توازن میان حقوق فردی و آرامش خانوادگی، نقش کلیدی در سازگاری فعالیت سیاسی زنان با مدیریت خانوادگی ایفا می‌کند. عرف، مفهوم تراحم را بازتعریف کرده و در عرف امروزی، روزه‌های مستحبی که اختلالی در زندگی زناشویی ایجاد نمی‌کنند، نیازمند اجازه زوج نیستند. عرف خانوادگی و اجتماعی، میزان پذیرش عبادت‌های فردی و لزوم هماهنگی را تعیین می‌کند و با رشد استقلال فردی، روزه‌داری زنان امری پذیرفته‌شده تلقی می‌شود. عرف، رفتار افراطی یا ضرررسان را غیرمعارف دانسته و به‌عنوان معیاری برای تشخیص رفتار معقول عمل می‌کند؛ لذا بدون تحلیل عرف، درک فقهی و حقوقی این موضوع ناقص خواهد بود.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

This study examines the role of custom in determining whether a wife must obtain her husband's permission before leaving the marital home. The issue lies at the intersection of family law, Islamic jurisprudence, social norms, and gender relations, because the legal meaning of obedience, marital authority, and domestic coordination cannot be understood solely through written statutes. In Iranian family law and Imami jurisprudence, the husband's permission has traditionally been treated as relevant to the wife's departure from the home; however, this requirement has never operated in isolation from social practice, local expectations, and the changing realities of family life. Custom functions as an interpretive criterion through which the boundaries of permission, implied consent, reasonable departure, and unjustified restriction are identified. Accordingly, the central question of the study is how social and familial custom affects the interpretation of general obedience and whether it can moderate traditional legal readings that restrict women's social participation. The study is based on the assumption that custom, although informal, has a significant normative function in defining reasonable marital conduct and can shift the requirement of explicit permission

toward coordination, notification, and mutual understanding. In this sense, custom becomes a bridge between legal doctrine and lived social reality, particularly where the written law is general, ambiguous, or silent regarding everyday marital practices (Farrokhi, 2014; Jafari Langroudi, 1989; Katouzian, 2006).

The study adopts a descriptive–analytical method and examines the jurisprudential and legal position of custom as a source of interpretation in family relations. Custom is not a random or temporary social habit; rather, it requires repetition, public acceptance, rationality, relative stability, legitimacy, and legal referability. A practice becomes custom only when it is repeatedly observed by a considerable part of society and is accepted as reasonable, reliable, and socially expected. In family relations, many norms operate without explicit verbal formulation, yet spouses and families treat them as binding standards of conduct. From a jurisprudential perspective, the validity of custom is closely related to rational practice and the conduct of reasonable people; thus, a custom is authoritative only when it is compatible with rational standards and does not conflict with mandatory law, public order, morality, or religious texts (Ahmadi & Salisi, 2020; Ansari, 1989; Khansari). In this framework, custom does not replace law or Sharia, but it clarifies the factual context in which legal and religious rules are applied. The study therefore argues that custom is especially important in family law because concepts such as maintenance, good companionship, harm, hardship, obedience, permission, and reasonable conduct cannot be fully determined without reference to prevailing social standards (Lotfi, 2019; Safaei & Emami, 1990; Shahidi, 2022).

The findings show that custom plays a decisive role in determining the scope of a wife's departure from the marital home. Although traditional jurisprudential formulations may state that a wife's departure requires the husband's permission, this rule is substantially moderated by necessity, religious duties, medical needs, ordinary daily affairs, and socially accepted activities. Custom determines whether a particular departure is ordinary, necessary, reasonable, or disruptive. For example, leaving the home for daily shopping, medical treatment, visiting relatives, education, employment, or participation in socially accepted ceremonies may, depending on the family and local context, be regarded as covered by implied permission. In such cases, the husband's silence, repeated conduct, or previous acceptance may amount to customary consent. This finding is important because it shows that permission is not always explicit or verbal; it may also be inferred from the established pattern of marital life. Judicial and legal reasoning can therefore use custom to prevent the abusive exercise of marital authority, especially when an absolute prohibition on leaving the home is inconsistent with good companionship, family welfare, or the wife's dignity (Alidoust & Ashayeri Monfared, 2020; Ferdowsieh, 2022; Zamani, 2020). Urban custom, in particular, has expanded the socially accepted presence of women in educational, occupational, cultural, and civic spheres, thereby narrowing the practical scope of unreasonable restrictions (Nazari Tavakoli & Karachian Sani, 2018; Rashidi, 2019).

The study further finds that custom reshapes the concept of obedience from unilateral submission into mutual cooperation and reciprocal marital responsibility. General obedience cannot be reduced to unconditional compliance with the husband's commands; rather, it must be interpreted within the broader framework of good companionship, dignity, family welfare, and mutual duties. Contemporary social custom increasingly defines marital life through interaction, consultation, respect, and shared responsibility. Accordingly, a wife's refusal to comply with unreasonable, humiliating, harmful, or arbitrary demands should not automatically be treated as disobedience. The husband's authority is also conditioned by his own legal and moral obligations, including maintenance, protection, respectful treatment, and avoidance of harm. Custom therefore establishes

a relationship between the husband's conduct and the wife's expected cooperation. It also affects domestic responsibilities: many household duties are now understood as shared or context-dependent rather than naturally and exclusively assigned to the wife. This transformation is consistent with the broader jurisprudential idea of "ma'ruf," which requires marital relations to be evaluated according to recognized standards of fairness and propriety (Emami, 1989; Tabarsi, 1993; Tabatabaei, 1996). Thus, custom operates not merely as a restrictive force but as a mechanism for balancing rights, duties, and expectations within marriage (Ensafadaran, 2018; Sarmadi, 2022).

The analysis also demonstrates that custom affects women's civic, political, and religious activities within marriage. Women's participation in lawful political, social, and civil activities is shaped not only by formal legal rights but also by the degree to which families and communities regard such participation as normal and compatible with marital life. In contemporary urban and educated contexts, participation in elections, civil institutions, social organizations, public activities, and even online forms of engagement may be regarded as legitimate extensions of women's social roles. Where the husband objects, custom may serve as a criterion for assessing whether the objection is reasonable or merely restrictive. Similarly, in relation to supererogatory fasting, jurisprudential discussions traditionally raise the question of conflict between voluntary worship and the husband's marital rights. The study shows that custom redefines this conflict by distinguishing between actual disruption and merely presumed interference. In contemporary practice, voluntary fasting that does not disturb marital relations or family life is often treated as a personal act of worship that does not require explicit permission. Custom therefore helps identify when coordination is necessary and when individual religious autonomy should be respected (Al-Hurr al-Amili; Al-Tusi; Fazel Miqdad, 1994; Khomeini, 2000; Madani, 2009).

In conclusion, the study shows that custom is a central interpretive mechanism in understanding the wife's permission from the husband, the limits of departure from the marital home, the meaning of obedience, the scope of women's social participation, and the practice of voluntary worship within marriage. Custom does not abolish legal and religious rules, but it gives them practical meaning in light of social reality, family context, and rational expectations. It determines the boundary between reasonable coordination and excessive control, between legitimate marital authority and abuse of right, and between ordinary social presence and conduct genuinely disruptive to family life. By recognizing implied permission, mutual cooperation, individual dignity, and the changing structure of family roles, custom contributes to a more balanced interpretation of marital obligations. Ultimately, the role of custom lies in creating equilibrium between personal rights and family tranquility, between continuity of legal tradition and the necessities of contemporary life, and between the stability of marriage and the social agency of women.

References

- Ahmadi, S. M., & Salisi, S. A. (2020). A Jurisprudential Study of the Issue of a Wife Leaving the Home without the Husband's Permission. *Researches in Islamic Jurisprudence and Law*, 7(22), 24.
- Al-Hurr al-Amili, M. i. H. *Wasa'il al-Shi'a* (Vol. 14).
- Al-Tusi, S. *Al-Mabsut fi Fiqh al-Imamiyyah* (Vol. 4).
- Alidoust, A., & Ashayeri Monfared, M. (2020). Re-Examining Leaving the Home without the Husband's Permission from the Perspective of the No-Harm Rule. *Biannual Journal of the Women's Social and Cultural Council: Strategic Women's Studies*, 13.
- Ansari, M. i. M. A. (1989). *Al-Makasib* (3rd ed.). Dar al-Kitab Press Institute.
- Emami, H. (1989). *Civil Law* (Vol. 7). Library of Grand Ayatollah Marashi Najafi.
- Ensafadaran, M. R. (2018). *Family Laws and Regulations in the Iranian Legal System and Judicial Practice* (Vol. 2). Javidaneh Publications.
- Farrokhi, M. (2014). *The Role of Custom in Spouses' Rights* (Vol. 1). Payam-e Edalat Publications.
- Fazel Miqdad, M. i. A. (1994). *Kanz al-Irfan fi Fiqh al-Qur'an* (5th ed., Vol. 2). Mortazavi Publications.

- Ferdowsieh, M. N. (2022). A Jurisprudential-Legal Analysis of a Wife's Request for the Husband's Permission to Leave the Home with Emphasis on the Rule of Maruf. *Journal of Jurisprudential Researches, University of Tehran*, 17(4).
- Jafari Langroudi, M. J. (1989). *Legal Terminology*. Ganj-e Danesh.
- Katouzian, N. (2006). *Civil Family Law* (7th ed., Vol. 2). Bahmanyar Publications.
- Khansari, S. A. *Jami' al-Madarik fi Sharh Mukhtasar al-Nafi'* (Vol. 4).
- Khomeini, S. R. M. (2000). *Tahrir al-Wasilah*. Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Laeini, H. (2009). *Fawa'id al-Usul* (Vol. 3). Society of Seminary Teachers.
- Lotfi, A. (2019). *Family Law* (2nd ed., Vol. 1). Khorsandi Publications.
- Madani, S. J. (2009). *Judicial Practice* (4th ed.). Paydar.
- Nazari Tavakoli, S., & Karachian Sani, F. (2018). The Scope of the Spouse's Rights in Marital Relations from the Perspective of Jurisprudence and Family Law. *Studies in Islamic Jurisprudence and Law*, 19, 359-378.
- Rashidi, A. (2019). Non-Financial Affairs of the Wife from the Perspective of Imami Jurisprudence. *Comparative Studies Journal of the University of Tabriz*, 4(33).
- Safaei, S. H., & Emami, A. (1990). *Family Law*. University of Tehran Press.
- Salimi, M., Ayati, S. M. R., & Mahdavi, S. H. (2018). Analysis of Differences in Women's Rights in Imami Jurisprudence and Article 16 of the Convention on the Elimination of Discrimination against Women. *Journal of Jurisprudential Foundations of Islamic Law*, 11(21).
- Sarmadi, A. (2022). Analysis of the Jurisprudential and Legal Foundations of the Authority of an Employed Wife to Leave the Home without the Husband's Permission. *Research article*, 5(9).
- Shahidi, M. (2022). *Principles of Contracts and Obligations* (2nd ed., Vol. 1). Majd Publications.
- Tabarsi, M. J. (1993). *Majma' al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an* (Vol. 4). Naser Khosrow.
- Tabatabaei, R. (1996). *Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an* (5th ed.). Islamic Publications Office of the Society of Seminary Teachers of Qom.
- Zamani, A. (2020). A Study of the Jurisprudential and Legal Foundations and Effects of the Husband's Permission for the Wife to Leave the Home. *Qanun Yar Publishing*, 4(16).